

## امکان سنجی شکل‌گیری نظم و امنیت در منطقه پساآمریکایی

حسین دهشیار<sup>۱\*</sup>  
ابراهیم معراجی<sup>۲</sup>

۲۴۱



فصلنامه  
پژوهش‌های  
روابط بین‌الملل،  
دوره دهم، شماره  
دوم، شماره پیاپی  
سی و هفت  
تابستان ۱۳۹۹

### چکیده

منطقه غرب آسیا و خاورمیانه برای دهه‌ها شاهد حضور نیروهای آمریکایی به عنوان بازیگر عمده و تاثیرگذار است و نظم این منطقه بر اساس حضور و نفوذ آن شکل گرفته است. آنچه مسلم است حضور منطقه‌ای ایالات متحده موجبات امنیت فراگیر در منطقه نشده است و روابط میان کشورها امروزه پر تنش و ناپایدار است. با توجه به روند تحولات و رویکرد منفی برخی کشورهای منطقه از جمله ایران به این حضور و احتمال خروج نیروهای آمریکایی از منطقه این سؤال اساسی پیش می‌آید که با خروج نیروهای ایالات متحده، امکان شکل‌گیری نظم و امنیت واقع‌گرایانه مطلوب به چه شکل خواهد بود؟ پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از نظریه جامعه امن، این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که شکل‌گیری نظم منطقه‌ای با توجه به خروج نیروهای آمریکایی در بهترین شکل آن می‌تواند به صورت جامعه امن نوظهور و سست پیوند باشد. در این مقاله ابتدا به نظریه جامعه امن پرداخته شده و پس از بیان پیشینه حضور نیروهای آمریکایی در منطقه، به بیان فرصت‌ها و چالش‌های تشکیل جامعه امن خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: جامعه امن، آمریکا، نظم منطقه‌ای، امنیت منطقه‌ای

۱. استاد، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران  
\* Daheshiarhossein@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۱۴  
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دهم، شماره پیاپی سی و هفت، صص ۲۴۱-۲۵۳

## مقدمه

دهه‌هاست که ایالات متحده در منطقه غرب آسیا و خاورمیانه به عنوان یک بازیگر عمده غیرمنطقه‌ای ایفای نقش می‌کند و به واسطه این حضور مستمر و مداوم برای خود منافعی را مترتب است. از منافع اقتصادی حاصل از فروش تسلیحات نظامی گرفته، تا امنیت در تأمین انرژی و حمایت از متحدان منطقه‌ای. لذا حجم بالای حضور در عرصه‌های مختلف سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه موجب گشته که تا حدی نظم حاکم بر منطقه بر مدار منافع این کشور شکل گیرد.

با توجه به رویکرد اجتماعی و سیاسی برخی از کشورهای منطقه از جمله ایران به خصوص پس از ترور فرمانده سپاه قدس توسط نیروهای آمریکایی مبنی بر الزام به خروج نیروهای ایالات متحده از منطقه خاورمیانه و غرب آسیا، پژوهش حاضر این امکان را به آزمون می‌گذارد که با خروج نیروهای آمریکایی از منطقه، نظمی که در گذشته بر مدار منافع و حضور آن‌ها شکل گرفته به چه شکل خواهد بود و با توجه به شرایط منطقه و روابط حاکم میان کشورها در آن در بهترین شکل و به صورت واقع بینانه، امنیت منطقه‌ای به چه صورت خواهد بود؟ و در پاسخ آورده‌ایم که منطقه غرب آسیا، با توجه به زمینه‌های بالقوه تنش و واگرایی آن، در صورت خروج نیروهای آمریکایی از آن در بهترین شکل می‌تواند شاهد شکل‌گیری جامعه‌امن سست پیوند و نو ظهور باشد.

در ادامه پس از بیان چارچوب نظری جامعه امن، به پیشینه حضور نیروهای آمریکایی در آن می‌پردازیم و در ادامه به تحلیل فرضیه خود جهت اثبات آن خواهیم پرداخت.

### ۱. چارچوب نظری

نظریه جامعه امن، نوعی از اجتماع را می‌نمایاند که فراتر از یک کشور و در فضای فاقد اقتدار مرکزی ظهور می‌کند، و برخلاف دیدگاه بیشتر واقع‌گرایان مبتنی بر اینکه دولت‌ها به دنبال دستیابی به منافع مادی نسبی هستند، و بیشتر همکاری‌ها و همگرایی‌ها صرفاً اجتماعات کوتاه مدتی هستند، معتقد است که دولت‌ها این توانایی را دارند که به درک خود از امنیت شکل جدیدی ببخشند و بین امنیت از یک طرف معمای امنیتی از طرف

دیگر تفاوتی منطقی قائل شوند. در جهان‌بینی واقع‌گرایان دو اصل در راستای برقراری و استمرار صلح و امنیت وجود دارد، اول نظریه موازنه قدرت، و دوم نظم هژمونیک. در حالی که دیدگاه جامعه امن معتقد است، رویکردهای چندجانبه و همکاری‌ها و همگرایی‌ها به خصوص در حیطه منطقه‌ای راه حلی منطقی تر، و با حساسیت به نسبت کمتری است که می‌تواند ضامن ایجاد صلح و ثبات پایدار و فراگیر شود. (قوام، ۱۳۹۳: ۸۴-۹۰).

۲۴۳

پژوهش‌های بین‌المللی  
روابط بین‌الملل

امکان سنجی  
شکل‌گیری نظم و  
امنیت در منطقه  
پس‌آمریکایی

مفهوم نظریه جامعه امن با کارل دویچ مطرح گردید. براساس گفته او، یک جامعه امن، جامعه‌ای است که بین اعضای آن هیچ هنگام نبرد فیزیکی رخ نمی‌دهد، و بازیگران راه‌های دیگری را برای فیصله دادن به مناقشات خود در پیش می‌گیرند. وی از دو نوع جامعه امن ادغامی و تکثر گرا نام می‌برد. در یک جامعه امن ادغامی، دو یا چند واحدی که قبلاً مستقل بودند با یکدیگر ادغام گردیده و یک واحد بزرگ‌تری را به وجود می‌آورند. کارل دویچ از آمریکا به عنوان نمونه قابل توجه جامعه امن ادغامی نام می‌برد. در طرف دیگر جامعه امن تکثرگرا است، که واحدها استقلال قانونی و حقوقی خود را حفظ کرده و ادغامی در میان دولت‌ها صورت نمی‌گیرد. (Bellamy, 2007: 20-21) وجه متمایز جامعه امن کثرت‌گرا در آن است که در این جامعه، همه روابط میان واحدها به نوعی قابل پیش‌بینی و مسالمت‌آمیز است و زمانی که تنش به وجود می‌آید، معمولاً بیشتر از راه‌های سازش، خویش‌داری و وعده پاداش حل و فصل می‌شود تا با تهدید، بازدارندگی و یا اعمال زور (هالستی، ۱۳۸۵: ۷۶۰-۷۶۴).

به بیان دویچ، یک جامعه امن در نتیجه تعامل سازنده بین بازیگران شکل می‌گیرد. قواعد رفتاری در بطن جامعه امن، این امر را به ما خاطر نشان می‌کند که اعضای آن جامعه نباید در زمینه‌های بروز جنگ بین یکدیگر را فراهم سازند، و این امر مهم تنها با وضع قوانین اساسی و یا ایجاد سازمان‌های گوناگون شکل نمی‌گیرد. همچنین او معتقد است که قسمت اعظم قوانین در جامعه امن و همچنین پیروی از آن‌ها، داوطلبانه است و بدون درجه بالایی از پیروی داوطلبانه از قوانین، امکان عملی شدن نخواهند داشت.

(Bellamy, 2007: 23)

1. amalgamated type
2. pluralistic type

در ادامه آدلر و بارنت به ادامه بحث پیرامون جامعه امن ادامه داده‌اند و با کنار گذاشتن جوامع امن ادغامی، مباحث خود را در رابطه با جوامع دارای حاکمیت مطرح کردند که از انتظار معقول تغییرات صلح‌آمیز بهره‌مند هستند. آن‌ها همچنین، بین انواع جامعه امن دارای حاکمیت قائل به تفاوت‌اند، و درباره چگونگی تغییر جوامع در طول زمان بحث کردند. آن‌ها دو نوع جامعه امن "صفت پیوند" و همچنین جامعه امن "سست پیوند" را نام بردند و اعتقاد دارند که جوامع سست پیوند، تنها به دنبال دستیابی به انتظارات در حد معقول هستند، و نه بیشتر. درحالی که جوامع صفت پیوند، دو موضوع را مدنظر دارند. نخست، چنین جوامعی درجه ای از همکاری و همکاری را به نمایش می‌گذارند، و دوم اینکه آن‌ها به چارچوب مشخصی برای تدبیر در امور دست می‌یابند. هر یک از این دو نوع جامعه را می‌توان در سه مرحله در نظر گرفت: جامعه امن "نوظهور"، "بالنده" و "بالغ". (Bellamy, 2007: 23-25) در جوامع امن نوظهور، دولت‌ها قدم‌های نخست بررسی نحوه همکاری را برای افزایش امنیت دوجانبه، کاهش هزینه تعاملات میان خود، یا ایجاد توان بالقوه برای تعاملات بیشتر در آینده را برمی‌دارند. بر اساس نظر دوپیچ، این امر زمانی رخ می‌دهد که اعضای جامعه از سوی یک دشمن مشترک، یا یک جنگ تهدید شده باشند. جوامع بالنده در میان خود، شبکه‌های فشرده و در هم تنیده‌ای به وجود می‌آورند. این امر ممکن است گاهی اوقات منعکس کننده همکاری‌های فزاینده و فراگیر نظامی باشد و منجر به کاهش تهدید از سوی دیگران شود (Adler & Barnett, 1998: 53).

از سوی دیگر در این جوامع اعتماد دوجانبه عمیق‌تر می‌شود و هویت‌های جمعی امکان ظهور پیدا می‌کنند، که در نهایت موجب افزایش تعاملات، شکل‌گیری هویت‌های مشترک، و علائق دوجانبه می‌شود. این فرآیند می‌تواند به ایجاد جامعه امن از نوع بالغ منجر شود. آدلر و بارنت اعتقاد دارند که در جامعه امن بالغ، بازیگران منطقه‌ای، هویت مشترکی خواهند داشت و بر مبنای آن پذیرای انتظارات معقول تغییرات صلح‌آمیز

1. tightly - coupled
2. loosely - coupled
3. nascent
4. ascent
5. mature

خواهند بود. یک جامعه امن بالغ زمانی به وجود می‌آید که قواعد رفتاری موجود در بطن آن جامعه از سوی دولت‌های عضو آن، درونی، عمیق و نهادینه شود. آن‌ها همچنین معتقدند بین یک دولت عضو و جامعه امن، روابط چند جانبه و نهادی وجود دارد و دولت‌های عضو تلاش می‌کنند که با هماهنگی کردن اقدامات خود با قواعد آن جامعه، آن‌ها را مشروعیت بخشند (Adler and Barnett, 2010: 380-388).

در همین زمینه و در چارچوب نظریه جامعه امن، "بلامی" روابط بین دولت‌های درون جامعه امن و دولت‌های خارج از آن را برجسته می‌سازد، و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا توسعه قواعد و رفتارهای همسو و چند جانبه در درون جامعه و تعریف مشترک از منافع، و همچنین هویت مشترک، می‌تواند فراتر از مرزهای آن جامعه را نیز سرایت کند، یا باعث کم‌رنگ شدن شدن تعامل دولت‌های عضو جامعه با کشورهای بیرون از آن می‌شود؟ "بلامی" در پاسخ به این پرسش، سه فرضیه را طرح می‌کند، الف) "دژ منطقه‌ای"، به این معنا که، مرزهای میان دولت‌های عضو جامعه امن با دولت‌های بیرون از آن ممکن است بسیار متصلب تر از روابط آن‌ها با این دولت‌ها قبل از شکل‌گیری جامعه مزبور باشد. در این شرایط، جوامع امن انتظار تغییر صلح‌آمیز را در درون جامعه دارند، اما دولت‌های بیرون را تهدیدی برای قواعد و هویت خود می‌پندارند و طبق این پندار عمل خواهند کرد. ب) "جامعه دوسوگرا"، در این نوع مورد با گسترش جامعه امن، وضعیت مرزهای بین دولت‌های درون و بیرون این جامعه، بدون تغییر باقی می‌ماند. این واقعه زمانی رخ می‌دهد که در روابط دوجانبه میان یک دولت درونی و یک دولت بیرونی تغییری حاصل نشود و عضویت یکی از آن دولت‌ها در جامعه امن، تاثیری بر روابط میان آن‌ها نداشته باشد. ج) "جامعه همگرا"، در این نوع از جوامع مرزها موجود میان دولت‌های درونی و بیرونی منعطف تر خواهد شد، و این زمانی است که هویت‌ها، هنجارها و قواعدی که مفهوم جامعه امن را بین دولت‌های عضو گسترش می‌دهند به بیرون از مرزهای جامعه توسعه و تسری یابد. (Bellamy, 2007: 29)

بلامی همچنین چهار ویژگی را بیان می‌کند که می‌توانند روابط و مرزهای دولت‌های عضو جامعه امن با دیگر بازیگران را به سه نوع ذکر شده در بالا تبدیل کند:

۱) ماهیت متحول "جامعه" در درون جامعه امن؛

۲) میزان تطابق محتوای هنجاری جامعه امن، با قواعد جهانی؛  
۳) درجه پیوندهای اجتماعی، نهادی و اقتصادی در درون جامعه امن؛  
۴) گستره و کیفیت روابط میان دولت‌های درونی و بیرونی. (Bellamy, 2007: 32)

## ۲. پیشینه حضور ایالات متحده در منطقه

طی سالهای بعد از استقلال آمریکا از انگلستان در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ شاهد شکل گیری روز افزون این کشور در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده‌ایم. آغاز قدرت آمریکا در مقام قدرتی منطقه‌ای را می‌توان در دکترین جیمز مونروئه رئیس جمهور آمریکا مشاهده کرد. بر اساس دکترین اعلامی مونروئه که در ۲ دسامبر ۱۸۲۳ اعلام شد، آمریکا مخالف هر نوع دخالت و دست اندازی قدرت‌های اروپایی در کشورهای تازه استقلال یافته قاره آمریکا بود. این استراتژی تا سالهای آغاز جنگ جهانی اول بر سیاست خارجی آمریکا حاکمیت داشت و بر اساس آن هیچگاه آمریکا در مقام قدرتی فرامنطقه‌ای در سایر مناطق جهان اعمال نفوذ نکرد. اما با آغاز جنگ جهانی اول میان قدرت‌های اروپایی، شاهد گذار از استراتژی انزواگرایی مونروئه و ورود ایالات متحده آمریکا به عرصه بحران‌های بین‌المللی بودیم. بر اساس دکترین وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا در سالهای پایانی جنگ جهانی اول، ملت آمریکا وظیفه ترویج دموکراسی را در تمام جهان عهده‌دار بودند (الوقت، ۱۳۹۵).

برآیند این موضوع در تشکیل جامعه ملل بر اساس اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در سال ۱۹۲۰ نمود یافت. با شکست نسبی طرح جامعه ملل، ایالات متحده آمریکا دوباره استراتژی انزواگرایی مونروئه را اتخاذ کرد. این روند تا سالهای آغاز جنگ جهانی اول و حمله ژاپن به بندر پرل هاربور آمریکا در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ همچنان ادامه داشت. در سالهای مابین جنگ جهانی اول و دوم، آمریکا رشد اقتصادی قابل توجهی را در زمینه‌های صنعت و تجارت تجربه کرد. میزان پیشرفت‌های اقتصادی و نظامی آمریکا در این سال‌ها به گونه‌ای بود که

ضرورت ورود آمریکا به عرصه تحولات بین‌الملل را فراهم کرد. در نتیجه این روند، در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا تبدیل به قدرت هژمونیک بین‌المللی شد. در سایه در هم آمیخته شدن اصول منجی‌گرایی و استثنایی بودن آمریکا، رسالتی جهانی برای این کشور در دفاع از دموکراسی و سنت‌های لیبرالیسم تعریف شد. آغاز جنگ سرد و شکل‌گیری نظام دوقطبی بلوک شرق (کمونیست) به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و بلوک غربی (سرمایه داری) به رهبری ایالات متحده آمریکا، زمینه ورود هر چه بیشتر واشنگتن را به حوزه مناطق مختلف در عرصه بین‌الملل مهیا کرد. بر اساس دکترین سد نفوذ ترومن و طرح مارشال آمریکا خود را متعهد به جلوگیری از نفوذ و بسط کمونیست در جهان آزاد می‌دانست (جنیدی و احمدی پور و حافظ نیا، ۱۳۹۲: ۵۳).

بر همین اساس روسای جمهور آمریکا تعریف حوزه نفوذ در مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه و غرب آسیا را به عنوان یکی از ضروریات دکترین‌های سیاسی خارجی خود در دستور کار قرار دادند. در پرتو تقابل آمریکا با شوروی، خاورمیانه و غرب آسیا به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق حیاتی مورد توجه دولتمردان آمریکایی قرار گرفت. با گذشت زمانی کوتاه، این منطقه به حیات خلوت آمریکا تبدیل شد و این کشور طی دهه‌های گذشته موفق شده است که بر این مناطق نه تنها نظارت داشته باشد، بلکه در راستای حفظ سلطه خود در نظام بین‌الملل از توانایی‌های غرب آسیا بهره بگیرد. (الوقت، ۱۳۹۵).

در طی همه این سال‌ها آمریکا سعی نمود تا با بیان سیاست‌هایی در غرب آسیا و خاورمیانه در قالب پدیده‌هایی همچون جنگ، تروریسم، مذاکرات صلح، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و... حضور خود بر این مناطق را حفظ نماید. بر این اساس که وجود دائمی بحران‌ها سبب احساس نیاز و ضرورت حضور آمریکا را ایجاد می‌کند. نقش‌های آمریکا در قالب میانجی‌گری، حمله مسلحانه، مهار طرف‌های منازعه از طریق ایجاد تعادل میان آنان، فروش تسلیحات، ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای منطقه غرب آسیا، همگی نمودهایی از ایفای نقش آمریکا در بحران‌های مداوم منطقه خاورمیانه و غرب آسیا بوده است. بنابراین می‌توان گفت که

در طول دهه‌های گذشته حضور دائمی در غرب آسیا از اولویت‌های اصلی همه روسای جمهور آمریکا بوده است، همچنانکه بوش با حضور مستقیم نظامی این سیاست را پیگیری کرده است.

### ۳. موانع شکل‌گیری نظم و امنیت درون‌زا

شکل‌گیری نظم و امنیت در منطقه‌ای که همواره با چالش‌های متعددی در حوزه‌های هویتی، اقتصادی، اختلافات مرزی و عدم اعتماد به نیت دیگران مواجه بوده، دشوار است. در این میان حضور نیروهای فرامنطقه‌ای همانند ایالات متحده و تأثیر غیر قابل انکار آن‌ها در تعیین معادلات منطقه موجب پیچیده‌تر شدن محیط امنیتی خاورمیانه شده است. حضور مؤثر آمریکا در منطقه موجب گشته تا تغییر نظم کنونی بدون تأیید این کشور و یا احتمالاً خلاً حضور فیزیکی نیروهای ایالات متحده از منظر بسیاری از کشورهای منطقه متصور نباشد. اما پرداختن به موانعی که موجب گشته نظم و امنیت منطقه با صورت درون‌زا شکل نگیرد حائز اهمیت می‌باشد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

#### ۳-۱. مکمل نبودن اقتصاد بازیگران منطقه

تشابه در قسمت عمده محصولات تولید شده در بین کشورهای خاورمیانه، موجب عدم مکمل بودن اقتصاد آن‌ها گردیده است و به این دلیل سطح مبادلات میان آن‌ها بسیار کم می‌باشد. مکمل نبودن اقتصاد کشورهای منطقه باعث می‌شود تا با یکدیگر روابط تجاری کمتری داشته باشند، به نحوی که در نهایت در بازارهای جهانی رقیب یکدیگر شوند. همچنین در این منطقه عاملی همچون بی‌اعتمادی متقابل مانع از همکاری مؤثر اقتصادی در میان کشورهای خاورمیانه و غرب آسیا شده است (روحی، ۱۳۹۵: ۱۰۵-۱۰۸).

اکثر تولیدات و عایدات کشورهای منطقه استخراجی هستند، لذا با توجه به عدم نیاز مؤثر به اقتصاد یکدیگر موجب گشته تمایل آن‌ها به همگرایی در این زمینه قابل توجه نباشد. مقصد نهایی و بازار اصلی بخش قابل توجهی از محصولات استخراجی این کشورها غرب است، لذا شکل‌گیری نظم و امنیت منطقه بر مدار منافع آن‌ها امری طبیعی است. اهمیت این امر در این نکته نهفته است که در صورتی که اقتصاد کشورهای منطقه



مکمل یکدیگر باشند، همکاری‌های مشترک اقتصادی می‌تواند نیازهای امنیتی مشترک نیز به وجود آورد و در نهایت همکاری در حیطه تأمین امنیت، زمینه ساز شکل‌گیری جامعه امن است.

### ۳-۲. مسئله وجود "معمای امنیت" در منطقه

واقع‌گرایان معمای امنیت را جزء ذاتی نظام آنارشیست می‌دانند. بر این مبنا اقدامات یک دولت برای تأمین امنیتش، خود به خود موجب تهدید دیگر دولت‌ها می‌شود. زیرا دولت‌ها همیشه نگران هستند که دیگران بیشتر از آن‌ها از همکاری بهره‌گیرند و لذا امکانات بهبود یافته را برضد آنان به کار ببرند. آن هنگام می‌گوییم که دولت‌ها با معمای امنیت مواجه شده‌اند. در این صورت همکاری بین‌المللی هم محدود می‌شود. تحلیل‌گران این ویژگی را یکی از عناصر بسیار مهم در خاورمیانه می‌دانند. بری بوزان، در قالب تئوری مجموعه امنیت منطقه‌ای معتقد است که، چون در غرب آسیا (خاورمیانه)، احساس ناامنی با نزدیکی و مجاورت همراه است، به همین دلیل اکثر کشورها از همسایگان خود بیشتر در هراس هستند تا قدرت‌های دوردست (Buzan, 2002: 684).

او تصریح می‌کند که امنیت در خاورمیانه، یک معماست. در خاورمیانه، دوستی یک بازیگر با بازیگر دیگر، حتماً متضمن خصومت با بازیگر دیگر یا ثالث است. لذا دولت‌های منطقه خاورمیانه اغلب به سمت اتحاد، خودیاری و موازنه سازی رفته و به واسطه این معمای امنیت، بازیگران درگیر بازی حاصل جمع جبری صفری شده‌اند که در نهایت احساس مشترکی از "ما بودگی" بین آنان ایجاد نشده است. احساسی که برای ایجاد یک جامعه امنیتی بسیار ضروری و لازم است. (Len, 2004: 13).

به همین دلیل احساس خلاء ایجاد شده پیرامون امنیت منطقه‌ای، این امکان را می‌دهد که بازیگران قدرتمند فرا منطقه‌ای جهت تأمین منافع خود تحت لوای حمایت از هم‌پیمانان، وارد معادلات امنیتی منطقه‌ای شده و بر پیچیدگی مسائل بیافزایند.

### ۴. امکان شکل‌گیری نظم و امنیت درون‌زا

بازیگران منطقه‌ای با وجود چالش‌ها و معضلات پیچیده و گوناگون پیرامون ایجاد نظم و امنیتی که از بطن منطقه ایجاد گردد، دارای ظرفیت‌های گوناگونی هستند که با صرف توجه بیشتر به آن می‌توان زمینه‌های شکل‌گیری امنیت و نظم درون منطقه‌ای را فراهم آورد.

#### ۴-۱. فرهنگ و هویت مشترک

ویژگی قابل توجه منطقه خاورمیانه و غرب آسیا این است که در بین مردم منطقه، دین اسلام دین اکثریت است و بیش از نود درصد از مردم کشورها مسلمان هستند که موجب گشته این منطقه به عنوان بخش مرکزی ناحیه فرهنگی جهان اسلام عمل کند. از میان کشورهای منطقه خاورمیانه به استثنای ارمنستان و تا حدی قبرس، بقیه مسلمان هستند. بر این اساس هویت اسلامی آن‌ها به عنوان یک عامل فرهنگی و هویتی می‌تواند در همگرایی منطقه مؤثر باشد (رهبر، آخوندمهریزی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

منطقه‌گرایی بر مبنای هویت و فرهنگ مشترک به عنوان راهبردی میانه که حد فاصل ناسیونالیسم و جهانی شدن محسوب می‌شود، ضمن پیوند دولت-ملت‌ها با نهادهای فرامنطقه‌ای، آن‌ها را به پذیرش هنجارهای مشترک از قبیل تساهل و تسامح ایدئولوژیک، اجتناب از اختلافات نژادی، قومی و فرهنگی، دوری جستن از بایسته‌های ناسیونالیستی افراطی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای و جمعی، پذیرش تنوع و تکثر منطقه‌ای، اهتمام به کثرت ارتباطات و مبادلات، تحرک و مشارکت در همکاری‌های فرهنگی و استفاده از فناوری‌های مدرن و جدید ارتباطی فرا می‌خواند (دهشیری، ۱۳۸۳: ۸۴).

#### ۴-۲. استفاده از ظرفیت‌های سازمان‌های منطقه

منطقه خاورمیانه دارای پیشینه سازمان‌هایی بوده که بر اساس حفظ نظم و امنیت مبتنی بر منافع ایالات متحده تشکیل یافته بودند سازمان‌هایی از قبیل سنتو برای حفاظت از منطقه در برابر نفوذ شوروی به وجود آمد که اساس شکل‌گیری آن بر مبنای نیازهای امنیتی خاورمیانه نبوده است. ایجاد سازمان‌ها و اتحادیه‌های منطقه‌ای زمینه ساز ایجاد حس

مشترک در منافع است و در صورتی که رویکرد اعضا بر مبنای بازی حاصل جمع مضاعف باشد و به هم‌افزایی بیان‌دیشند، می‌تواند به نحو مطلوبی تأمین‌کننده نیازهای امنیتی و ایجاد نظم درون منطقه‌ای باشد. خاورمیانه همچنین دارای تاریخچه قابل توجهی برای ایجاد سازمان‌های درون منطقه‌ای نظیر سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، اگو و اوپک می‌باشد، درحالی که بر خلاف اتحادیه اروپا که ابتدا با اهداف امنیتی و سپس اقتصادی شروع به کار کرد و اکنون تا حدود زیادی شاهد همگرایی سیاسی، حقوقی و فرهنگی در میان اعضای آن هستیم، منطقه‌گرایی در خاورمیانه علی‌الاصول بر پایه‌های هنجاری و نرم‌افزاری بوده است. بنابراین جز در مواردی که اهداف سازمان‌ها و اتحادیه‌ها بیشتر رنگ اقتصادی داشته و یا به تدریج به آن سمت و سو رفته، نشانی از موفقیت در رسیدن به اهداف اولیه، ایجاد همگرایی و یا پیوندهای پایدار نمی‌بینیم (حاجی‌مینه و معراجی، ۱۳۹۹: ۶۱).

با این حال با فعال شدن این ظرفیت مغفول مانده و عدم تهدید‌انگاری طرفین، می‌توان انتظار داشت با استفاده از قابلیت‌های سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای در راستای ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر نظم و امنیت مشترک در خاورمیانه گام برداشت.

##### ۵. نتیجه‌گیری

تئوری جامعه امن از جمله نظریات مبتنی بر همکاری و همگرایی است که در حوزه امنیت، مخصوصاً امنیت‌های منطقه‌ای ارائه شده است. بر مبنای این نظریه، کشورها چنان وارد فرآیند همگرایی می‌شوند که اصولاً راه‌های غیر مسالمت‌آمیز در حل و فصل اختلافات و چالش‌ها میان آن‌ها رنگ می‌بازد و تعاملات سازنده میان بازیگران موجبات پیروی از قواعد و قوانین در اجرای تعهدات فی‌مابین را فراهم می‌سازد. با نظر داشت به روابط ناپایدار میان بازیگران منطقه خاورمیانه و تنش‌های فزاینده میان آن‌ها و تعمیق یافتن حضور و نفوذ نیروهای آمریکایی و تأثیر غیر قابل انکار آن بر تعاملات داخلی و منطقه‌ای بازیگران خاورمیانه که موجب گشته نظم منطقه تا حد قابل توجهی بر مدار منافع ایالات متحده شکل گیرد و تعمیق یابد، این گونه به نظر می‌رسد که منطقه خاورمیانه در صورت خروج نیروهای ایالات متحده از آن و وجود زمینه‌های بلاقوه

تنش و واگرایی در آن علیرغم وجود پتانسیل‌های قابل توجه در زمینه‌های فرهنگی و هویتی مشترک میان آن‌ها، در بهترین شکل و بر اساس نظریه جامعه امن می‌توان انتظار شاهد شکل‌گیری جامعه امن سست پیوند و نوظهور باشد. حقیقت موجود در منطقه خاورمیانه بیانگر این نکته است که امروزه "امنیت" از طریق به کارگیری فنون واقع‌گرایانه تبادل می‌گردد. این امر نشان می‌دهد که در باور بازیگران منطقه، اصل آنارشی مبتنی بر خودیاری حاکم است. لذا تشکیل یک جامعه منسجم مبتنی بر همکاری و همگرایی چندجانبه یا به عبارتی جامعه امن، و شکل‌گیری نظم و امنیت درون‌زا و بر اساس نیازهای واقعی خاورمیانه با فقدان حضور نیروهای ایالات متحده، با این که غیر ممکن نیست اما به وضوح مشکل است.

برخی از بازیگران منطقه همچنان باور دارند که امنیت آن‌ها از طرف کشورهای دیگر منطقه‌ای به خطر می‌افتد و در پی راه‌کارهای جایگزین همانند ائتلاف با ایالات متحده می‌روند. به همین دلیل همکاری میان کشورهای منطقه اغلب به صورت دو جانبه و موقت شکل گرفته است. لذا اینگونه تصور می‌شود که همکاری میان بازیگران منطقه‌ای و تصمیم‌سازان آن‌ها در صورتی که بخواهند به صورت مستقل و بدون دخالت نیروهای فرامنطقه‌ای به ایجاد نظم و امنیت خود برسند می‌بایست بر ظرفیت‌ها و اشتراکات خود تاکید بیشتری داشته باشند. و همانطور که آمد، جامعه امن احتمالی به صورت خوشبینانه و در بهترین شکل آن از نوع "سست پیوند" خواهد بود و به احتمال قوی "نوظهور" می‌باشد. پر واضح است که تا رسیدن به آن نقطه فاصله بسیار وجود دارد.

#### منابع

- حاجی‌مینه، رحمت؛ معراجی، ابراهیم. (۱۳۹۹). «امکان سنجی شکل‌گیری جامعه امن در غرب آسیا». *مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام*، ۲(۴)، صص ۷۴-۵۴.
- خبرگزاری الوقت. (۱۳۹۵). حضور دائمی آمریکا در خاورمیانه، از وودرو ویلسون تا اوباما. سه شنبه، ۱۸ آبان ۱۳۹۵. *خبرگزاری الوقت*. بازبینی شده در: <https://alwaght.com/fa/news/73404>.
- جنیدی، رضا؛ احمدی پور، زهرا؛ حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۲). «تبیین فرایند تصویرسازی ژئوپلیتیک؛ تصویرسازی ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا از اتحاد جماهیر شوروی سابق در

- دوره جنگ سرد». *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، سال دوم، شماره ۳، صص ۶۹-۴۶.
- روحی، مجید. (۱۳۹۵). *هدف منطقه‌گرایی در خاورمیانه*. تهران: موسسه تحقیقات و مطالعات راهبردی.
- رهبر، آخوندمهریزی. (۱۳۸۷). «پتانسیل‌های فرهنگی مؤثر بر همگرایی در منطقه آسیای جنوب غربی». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۶۰-۱۴۲.
- دهشیری، محمدرضا. (۱۳۸۳). *منطقه‌گرایی نوین در خاورمیانه*. کتاب *خاورمیانه (۱) ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه*. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- قوام، سید عبدالعلی. (۱۳۹۳). *روابط بین‌الملل، تئوری‌ها و رویکردها*. تهران: سازمان مطالعات علوم انسانی (سمت).
- هالستی، کی. جی. (۱۳۸۵). *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*. ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
- Adler, Emanuel. Micheal Barnett. (1998). **A framework for the study of security communities**. Cambridge: Cambridge university press.
- Adler, Emmanuel. Michael Barnett. (2010). **A framework for examining security correlations**. In Richard Dalitel and Michael Bellamy, Alex. (2007). **Safe communities and neighbors**. Translated by Mahmoud Yazdan Pham and Parisa Kariminia. Tehran: Research Institute for Strategic Studies.
- Buzan, Barry. (2002). **A structurally Middle East has always been a source of conflict**. Translated by Ahmad Sadeghi, Foreign Policy Quarterly. Fall. Year 16. No3.
- Buzan, Barry. (2010). **The United States and World Politics in the 21st Century**. Translated by Abdul Hamid Heydari. Tehran: Research Institute for Strategic Studies.
- Len, Christopher. (2004). **Anarchy and the Barriers to community Regional cooperation in the post cold war Era**. Uppsala programme of international studies (UPIS). Department of peace and conflict Research.